

## درآمدی بر هرمنوتیک و انواع آن

سیدمحمد موسوی \*

این نوشتار ضمن پرداختن به پیش‌زمینه‌های اثرگذار بر هرمنوتیک، گزارشی کوتاه از انواع هرمنوتیک ارائه می‌کند.

**کلیدواژه:** هرمنوتیک، فلسفه علم، معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، فهم.

### مقدمه

با چیره‌شدن هرمنوتیک بر عرصه فلسفه علم، تحول اساسی در زمینه متدولوژیک صورت پذیرفت. در یک مبحث جمع‌بندی شده می‌توان از چهار تحول مهم در تاریخ فلسفه علم در قرن بیستم که هر یک دربرگیرنده گفتمان خاصی در عرصه فلسفه علم هستند، نام برد. گفتمان اول، پوزیتیویسم و استقراگرایی؛ گفتمان دوم، ابطال‌گرایی کارل پوپر و قواعد ریاضی‌گونه لاکاتوش؛ گفتمان سوم، ساختارگرایی و نسبییت‌گرایی تامس کوهن؛

**چکیده:** تحولات مهم در تاریخ فلسفه علم در قرن بیستم عبارت‌اند از: گفتمان اول، پوزیتیویسم و استقراگرایی؛ گفتمان دوم، ابطال‌گرایی کارل پوپر<sup>1</sup> و برنامه پژوهشی لاکاتوش<sup>2</sup>، گفتمان سوم، ساختارگرایی و نسبییت‌گرایی تامس کوهن<sup>3</sup> و گفتمان چهارم، هرمنوتیک. با چیره شدن هرمنوتیک بر عرصه فلسفه علم، تحول اساسی در زمینه متدولوژی صورت گرفت.

انواع هرمنوتیک را می‌توان از دو دیدگاه طبقه‌بندی کرد: **الف) از دیدگاه کاربرد آن شامل:** 1. هرمنوتیک متن شلاپرماخر<sup>4</sup> که به تفسیر متن می‌پردازد؛

2. هرمنوتیک فلسفی هایدگر<sup>5</sup> که هستی‌شناسانه است؛

3. هرمنوتیک روش‌شناسانه دیلتای<sup>6</sup>؛

4. هرمنوتیک گادامر<sup>7</sup>، که آمیزه‌ای از روش‌شناسی و هستی‌شناسی است. **ب) از دیدگاه دوره تاریخی، شامل:**

1. هرمنوتیک کلاسیک، که شلاپرماخر و دیلتای از چهره‌های شاخص آن هستند و ویژگی مهم آن مطلق‌گرایی است؛

2. هرمنوتیک مدرن با ویژگی نسبی‌گرایی، که هایدگر و گادامر از نمایندگان برجسته آن هستند؛

3. هرمنوتیک پسامدرن، که از نقد هرمنوتیک مدرن نشأت می‌گیرد. گاه، مانند هرش<sup>8</sup>، به هرمنوتیک کلاسیک؛ و گاه، مانند

هابرماس، به سوی نوعی نسبی‌گرایی تمایل دارد.

\* عضو هیئت‌علمی دانشگاه پیام‌نور، مرکز تاکستان.

1. Carl poper  
3. T.S. Kuhn  
5. Hidegar  
7. Gadamer

2. Lakatos  
4. Schleiermacher  
6. Diltey  
8. Hersch

برای فهم متن است. تفسیر کشف رمزگان یا کدها یعنی امور قراردادی است در حالی که تأویل خوانش متن است که با فهم معناها یا ساختن معناها سرانجام می‌یابد. راهنمایی تأویل تفسیر است (احمدی، 1380: 65).

ریچارد پالمر در بحث از علم هرمنوتیک معتقد است که ما می‌توانیم از شش میدان (حوزه) علم هرمنوتیک به ترتیب زمانی صحبت کنیم: 1. نظریه تفسیری کتاب مقدس؛ 2. روش‌شناسی عام لغوی؛ 3. علم هرگونه فهم زبانی؛ 4. مبنای روش‌شناختی علوم انسانی و روحانی؛ 5. پدیدارشناسی وجود و پدیدارشناسی فهم وجودی؛ 6. نظام‌های تأویل (پالمر، 1377: 41). حوزه‌های چهارگانه اول به هرمنوتیک متدلوزیک مربوط می‌شود و حوزه آخر در قلمرو هرمنوتیک فلسفی یا هستی‌شناسانه است، به عبارت دیگر، دانش هرمنوتیک را می‌توان از دو دیدگاه طبقه‌بندی کرد: الف) از دیدگاه کاربرد آنکه از این زاویه هرمنوتیک را به هرمنوتیک متن و هرمنوتیک فلسفی تقسیم می‌کنند.

هرمنوتیک متن هرمنوتیک شلایرماخر است که به تفسیر متن می‌پردازد و کارکرد هرمنوتیک را در حوزه متن می‌بیند. هرمنوتیک فلسفی هرمنوتیک هایدگر است که هرمنوتیک را در ساخت وجودشناسی به کار می‌گیرد و از آن برای تفسیر هستی بهره می‌برد. لکن در این طبقه‌بندی باید از اقسام دیگری از هرمنوتیک نیز نام برد؛ از قبیل هرمنوتیک روش شناسانه دلتای و هرمنوتیک گادامر، که آمیزه‌ای از روش‌شناسی وجودشناسی است و، در واقع، تلاش برای به ثمر رساندن هرمنوتیک روش‌شناسانه دیلتهای و هرمنوتیک فلسفی هایدگر محسوب می‌شود. از یک سو، رو به حقیقت دارد و هرمنوتیک هایدگر را دنبال می‌کند و از سوی دیگر، به روش می‌پردازد و کار دیلتهای را تکمیل می‌کند.

ب) از دیدگاه دوره تاریخی، هرمنوتیک به لحاظ تاریخی به سه دوره کلاسیک، مدرن و پسامدرن تقسیم می‌شود. شلایرماخر و دیلتهای چهره‌های شاخص هرمنوتیک کلاسیک

گفتمان چهارم، هرمنوتیک. از آنجا که در این پژوهش، هرمنوتیک مورد توجه قرار گرفته است، پیرامون این مفهوم، به اختصار، توضیحی ارائه می‌گردد.

هرمنوتیک (Hermeneutics) از کلمه یونانی Hermeneuin به معنی «تفسیر کردن» مشتق شده است (ریخته‌گران، 1378: 17). ریشه آن با کلمه هرمس (Hermes) - خدای یونانی که هم خالق زبان و هم پیام‌آور خدایان بود - پیوند دارد. این پیوند انعکاسی از ساختار سه‌گانه و سه‌مرحله‌ای عمل تفسیر است که عبارت‌اند از: پیام (متن)، تفسیر مفسر (هرمس) و مخاطبان. البته با توجه به تعبیر دوگانه که سقراط در رساله کراتیلوس<sup>9</sup> از هرمس عرضه کرده و وی را پیام‌آور و حیل‌گر نامیده است، می‌توان این تصور را داشت که کلمات هم‌قادرند حقیقت امور را آشکار سازند و هم قدرت پنهان و مخدوش کردن پدیده‌ها را دارند (علی‌اصغر کاظمی، 1374: 56).

از واژه هرمنوتیک در طول زمان معانی متفاوتی ارائه شده است. قدیم‌ترین مفهوم این اصطلاح، به اصول و مبانی تفسیر کتاب مقدس اشاره دارد (ریخته‌گران، همان: 46) بعدها علم هرمنوتیک به‌مثابه امری صرفاً مربوط به کتاب مقدس در برابر علم هرمنوتیک به منزله قواعد کلی تفسیر لغوی رنگ باخت و انجیل در شمار متونی درآمد که ممکن است این قواعد در مورد آنها به کار برده شود (همان: 46، 48). اما هرمنوتیک همچون هنر، علم و فن تأویل و تفسیر تعریفی کاملاً آشکار ندارد. چراکه خود تأویل و تفسیر احتیاج به بررسی بیشتری دارد. در عربی لفظ (تأویل) یعنی بازگرداندن چیزی به اصل آن و به اول آن. از نظر لغوی وقتی متنی یا گفته‌ای را تأویل می‌کنیم یعنی آن را به معنای اصیل خودش باز می‌گردانیم، در نتیجه، واژه تأویل را به معنای کوشش در کشف معناهای پنهان متن (نوشتاری و گفتاری) یا کنش یا رویداد و نیز کوشش جهت ساختن معناهای تازه برای آنها به کار می‌بریم. تفسیر در قیاس با تأویل، کاری به نسبت ساده‌تر و قاعده‌مندتر است. کشف قاعده‌های زبانی، دستوری، نحوی و بیانی عبارتها، راهنمایی

9. Cratylus

مشخصات متمایز او پی برد. شلایرماخر به عنصر نیت مؤلف توجهی ندارد و معتقد است که شناخت تأویل‌کننده از مؤلف بارها بیشتر از خود اوست. البته وی معتقد بود که با هر روشی نهایتاً باید به معنای نهایی و قطعی برسیم و برای شناخت سخن انسان باید او و تمامی زندگی او را شناخت (همان: 16-14).

از این‌رو، شلایرماخر هرمنوتیک را علم یا فن نائل شدن به تفهّم دانست (ریخته‌گران، 1378: 17). این تحول بسیار حایز اهمیت است؛ زیرا نخستین بار است که علم هرمنوتیک به عنوان مطالعه خودفهم تعریف می‌شود (همانجا). در واقع، شلایرماخر اولین کسی بود که این روش را به مقامی ارتقا داد که می‌تواند علوم انسانی را وحدت بخشد (فروند، 1372: 45). شلایرماخر به عنصر نیت مؤلف که توسط کلادینوس طرح شده، باور نداشت و می‌گفت مؤلف از آنچه آفریده، بی‌خبر است و همواره از جوانب گوناگون آن اطلاعی ندارد. شناخت تأویل‌کننده از مؤلف بارها بیش از شناختی است که مؤلف از خویشتن دارد. وی عنصر تمامی زندگی مؤلف را با مفهوم نیت مؤلف جایگزین کرد؛ زیرا اثر هنری نشان از تمامی زندگی مؤلف دارد، نه از نیت او تنها در لحظه خاص آفرینش. وی با وجود بی‌اعتقادی به نیت مؤلف، به معنای نهایی، اصل و قطعی متن اعتقاد داشت و با قاطعیت بر آن بود که هر واژه در هر عبارت، دارای یک معناست که آن را معنای بنیادی می‌خواند و انکار می‌کرد متنی را که می‌تواند تأویل از چند دیدگاه را داشته باشد. او صریحاً می‌گفت که با هر روشی سرانجام باید به معنای نهایی قطعی برسیم و معنای نهایی از نظر وی، معنایی است که براساس روشها و ابزار متفاوت دگرگون‌پذیر نباشد. شلایرماخر بر این نظر است که برای شناخت سخن انسان باید او و تمامی زندگی او را شناخت و از طرفی برای شناخت او، شناخت سخنش ضرورت دارد. در اینجا به تعبیر شلایرماخر، دایره شناخت و به تعبیر دیگران دایره هرمنوتیک پدیدار می‌شود که بخش مهمی از این دانش به حل همین دور

و هایدگر و گادامر از برجستگان هرمنوتیک مدرن و افرادی چون هیرش از شخصیت‌های مهم هرمنوتیک پسامدرن محسوب می‌شوند. ویژگی هرمنوتیک کلاسیک مطلق‌گرایی و شاخصه هرمنوتیک مدرن نسبی‌گرایی است. هرمنوتیک پسامدرن از نقد هرمنوتیک مدرن نشأت می‌گیرد، که گاه مانند هیرش به سوی هرمنوتیک کلاسیک تمایل دارد و هرمنوتیک نئوکلاسیک را سامان می‌دهد؛ و زمانی مانند دریدا، هابرماس رو به سوی نوعی نسبی‌گرایی دارد (احمدی، 1375: 2/ 684-682).

در قرن نوزدهم شلایرماخر هرمنوتیک را، که در قرون گذشته برای تفسیر متون مذهبی به کار می‌رفت، متحول کرد. این مفهوم از نظر وی نوعی نظریه فلسفی و شناخت‌شناسی است که روش عام تفسیر همه متون را بیان می‌کند و هدف آن، بازاندیشی و تأمل و تلاش برای تغییر ساختار شناخت و کشف زوایای پنهان حاکم بر جهان و طبیعت انسانی است. شلایرماخر دو نوع روش دستوری و فنی یا روان‌شناختی را عرضه نمود که تفسیر دستوری متوجه مشخصات گفتار و انواع عبارتها و صورتهای زبانی و فرهنگی است که مؤلف در آن زیسته و تفکر او را مشروط ساخته است. تفسیر فنی یا روانشناختی به فردیت نهفته در پیام مؤلف و ذهنیت خاص توجه دارد؛ به عبارتی، هر بیانی، اعم از گفتاری یا نوشتاری، جزئی از نظام زبانی است (کوزنهوری، 1371: 14-12).

دو عنصر مهم در تفسیر دستوری از این قرارند: 1 هر آنچه تأویل دقیق یک سخن دانسته می‌شود، جز در گستره‌ای از زبان‌شناسی که میان مؤلف و مخاطبش مشترک است، دانستنی نیست؛ 2 معنای هر واژه یک قطعه براساس نسبت آن واژه با سایر واژگان آن قطعه، درک می‌گردد. عنصر اول، ارتباط مؤلف با مخاطب و عنصر دوم ارتباط درونی نظام زبان را روشن می‌کند. تفسیر فنی نیز مشتمل بر دو روش شهودی و قیاسی است که روش اول، مفسر را هدایت می‌کند تا به جای مؤلف قرار گیرد و روش دوم، مؤلف را جزئی از نوع کلی به شمار می‌آورد و سپس تلاش می‌کند تا پس از قیاس مؤلف با مؤلفان دیگر که جزء همان نوع کلی هستند، به

و قاطع بین روشهای علوم انسانی و علوم طبیعی است. روش علوم طبیعی تبیین<sup>10</sup> است. دانشمند طبیعی، حوادث را به کمک استخدام قوانین کلی تبیین می‌کند. موضوع علوم فیزیکی یا طبیعی، ابژه‌ای است که ساخته انسان نیست و با فاصله‌ای ناپیمودنی از سوژه شناسنده قرار دارد؛ در حالی که روش علوم انسانی یا تاریخی گامی است به سوی شناخت و ادراک معنای پدیدارهای تاریخی مورد شناخت، و موضوع این علوم، خود سوژه شناسنده را نیز دربرمی‌گیرد.

بدین ترتیب، دیلتای بین تأویل که به نظر وی روش بررسی علوم انسانی و اجتماعی است، و توصیف که آن را مخصوص علوم طبیعی می‌دانست فرق گذاشت. بر طبق این تفاوت، علوم طبیعی، برخلاف علوم انسانی و اجتماعی، با داده‌های عینی و نه آگاهی و تأویل سر و کار دارند. به نظر دیلتای، ضابطه درستی یا نادرستی تأویل هر متن و اثر، نزدیکی آن به نیت مؤلف یا دوری او از آن است (احمدی، 1375: 403). دیلتای، مانند شلایرماخر، به دنبال دستیابی به اعتباری عینی برای تفسیر و تأویل بود، مانند وی، عقیده داشت که مفسر برای رسیدن به فهم و تفسیر درست، باید ذهن خود را از پیش‌داوریها پاک کند (بزرگی، 1376: 117)

از شخصیت‌های برجسته و کلیدی در عرصه هرمنوتیک در قرن بیستم می‌توان از مارتین هایدگر نام برد. در حالی که در کارهای دیلتای مسئله هرمنوتیکی در پیوند با مسئله شناخت قرار دارد، در دیدگاه هایدگر در پیوند با وجود یا هستی قرار دارد. مسائل مربوط به درک و تفسیر زمانی رخ می‌نماید که درصدد آشکار ساختن ویژگیهای بنیادین جهان هستی خود برآییم. از نظر هایدگر، درک، قبل از هر چیز، بیان تواناییهاست. این ویژگی درک به زبان هستی‌شناسی<sup>11</sup> همان چیزی است که دیلتای آن را دور هرمنوتیکی نامیده بود. همانگونه که بخشی یا جزئی از یک متن را با پیش‌بینی ساختار کل آن درک می‌کنیم، هرگونه درک،

می‌پردازد (کوزنزهوی، 1371: 16-12؛ هابرماس، 1375: 81-80).

بعدها ویلهلم دیلتای رویکرد شلایرماخر را بسط و گسترش داد و به رویکردی جدید درباره هرمنوتیک با روش تاریخی پرداخت. وی قبل از بررسی چگونگی فهم متنی از تاریخ گذشته به چگونگی استمرار تاریخی همت گمارد که آن را اساسی‌ترین تجلی زندگی آدمی می‌دانست. دیلتای از گرایشهای رمانتیک و هرمنوتیک شلایرماخر - مخصوصاً در گستره دانش تاریخ - و پوزیتیویسم، تأثیر اثباتی و ابطالی گرفت. تأثیر اثباتی وی از دو گرایش رمانتیک و هرمنوتیک در باب پذیرش نیت مؤلف و توجه به روان‌شناسی خصوصیات فردی او بود. تأثیر ابطالی دیلتای از پوزیتیویسم از آن رو بود که آن مکتب تنها الگوی معرفت‌شناسی را توصیف تجربی می‌دانست. دیلتای برای مقابله با شبهات آنها نوعی معرفت‌شناسی را برای علوم انسانی و تاریخی تهیه کرد. به اعتقاد او برای مطالعه انسان باید وی را واقعیتی اجتماعی تاریخی در شمار آورد و با هر یک از رشته‌های علوم انسانی به جنبه‌هایی خاص از زندگی او پرداخت. وی از اینجا به دور هرمنوتیکی رسید که در آن شناخت انسان به شناخت جامعه و شناخت جامعه به شناخت افراد منجر می‌شود. او وظیفه اصلی هرمنوتیک را تحلیل فلسفی و تحول فهم و تأویل در علوم انسانی می‌دانست. به نظر وی، زندگی جریان پیوسته‌ای است که در آن گذشته با حال پیوند دارد و افقی در آینده انسان را به سمت خودش می‌کشد. دیلتای هدف تأویل‌گر را از میان بردن فاصله زمانی و تاریخی میان او و مؤلف معرفی کرد و شرط تحقق آن را پشت سر نهادن تمام پیش‌داوریهای برآمده از زمان حاضر، رسیدن به افق اندیشه‌های مؤلف و رهایی از قیدوبندهای تاریخی معاصر و تعصبها و پیش‌داوریها بیان کرد. او در صدد بیان روشی برای علوم انسانی بود تا از آن طریق به تفهیم طبیعت آنها بپردازد (کوزنزهوی، 1371: 51-22).

هرمنوتیک دیلتای به نحو آشکاری مبتنی بر تمایز آشکار

11. ontology

10. Explanation

متضمن نوعی درک قبلی است که بر وحدت ازلی ذهن و عین یا موضوع و محمول گواهی می‌دهد (نوذری، 6، 5/190).

هایدگر در کتاب وجود و زمان به دنبال آن است که بگوید هستی هستیها چیست؟ او به متفکرین و فلاسفه پیش از خود خرده می‌گرفت که چرا به جای جست‌وجوی هستی بنیادین به خواص آن و هستیها پرداخته‌اند. به اعتقاد او در پس همه هستیها، از جمله انسان، یک هستی بنیادین وجود دارد که از طریق پدیدارشناسی باید آن را کشف کرد. برای این کار او یکی از هستیها، یعنی انسان<sup>12</sup> را که می‌فهمد و تأویل می‌کند، انتخاب کرد تا از طریق پدیدارشناسی و تأویل آن به آن هستی بنیادین برسد.

در تحلیل هایدگر، این نکته حایز اهمیت است که انسانها، از پیش، خود را در جهانی می‌یابند که به موجب آنچه وی آن را پیش‌ساخته فهم می‌نامد، قابل فهم و معلوم شده است. به نظر هایدگر، امکان رهایی از این پیش‌ساختارها برای انسان ممکن نیست. با این پیش‌ساختها *دازاین* (Dasein) به سراغ فهم موضوع می‌رود و داشته‌هایش را بر روی آن فرافکنی می‌کند و، به این صورت، انسان خود را بر پدیده آشکار می‌کند و متقابلاً پدیده هم به سخن درمی‌آید و خود را نمایان می‌سازد و انسان آن را تفسیر می‌کند. پس از این مرحله انسان پیش‌ذهنیتهای خود را اصلاح می‌کند و مجدداً برای فهم موضوع به سراغ آن می‌رود. به دلیل تغییر پیش‌ذهنیتهای این بار موضوع یا متن به گونه متفاوتی آشکار می‌شود و تفسیر مجدد حاصل می‌گردد. دور هرمنوتیکی ادامه پیدا می‌کند تا مطابقت یا تناسبی بین فهم و موضوع به دست آید. چون انسان تاریخ‌مند است و مجموعه پیش‌ذهنیتهای یا موقعیت هرمنوتیکی وی دائم در حال تغییر است، لذا هر فهمی موقتی است؛ به علاوه، چون موقعیت هرمنوتیکی انسانها یا به عبارت دیگر، پیش‌ذهنیتهای انسانها با هم متفاوت است، هیچ فهمی همانند فهم دیگری نیست و به تناسب مفسران، گونه‌های بی‌شمار

فهم وجود دارد.

به طور خلاصه، هایدگر در جستجوی شناخت هستی بنیادین یا معنای بنیادین هستی، تأویل در جهان بودگی انسان را مطمح نظر قرار می‌دهد، تا از طریق شناخت آن به معنای بنیادین هستی دست یابد. چون انسان جزئی از هستی است و فهم او هم مقارن با هستی اوست، لذا به هستی‌شناسی فهم روی می‌آورد و، بدین صورت، اندیشه او با هرمنوتیک پیوند می‌خورد. او هدف از تأویل را آشکار ساختن پیش‌فهمیهای انسان می‌داندست و معتقد بود هرگونه فهمی پیش‌افکنی *دازاین* و، در نهایت، خویشتن فهمی اوست. مفسر در سایه تفسیر متن، فردیت یا نیت مؤلف را بازسازی نمی‌کند، بلکه امکانهای وجودی خویش را توسعه می‌دهد و بر غنای هستی در جهان خویش می‌افزاید... از این رو، هایدگر، برخلاف نظریات پیشین رایج مبنی بر لزوم پاکسازی پیش‌فرضها برای دستیابی به شناخت بی‌طرفانه و عینی در جهان، استدلال می‌کرد که همین بودن ما در جهان همراه با پیش‌دوریهها، و پیش‌فرضهای آن است که فهم را میسر می‌کند (هابرماس، 1378: 89).

یکی دیگر از فیلسوفان علم که در گسترش هرمنوتیک نقش مهمی را ایفا کرد، گئورگ گادامر (1901) شاگرد مارتین هایدگر است. مهمترین کتابش، *حقیقت و روش*<sup>13</sup> نام دارد که در زمینه هرمنوتیک نگاشته شده است. گادامر با استفاده از فلسفه حقیقت هایدگر و روش هرمنوتیک دیلتای نظریه هرمنوتیک را کمال بخشید. هایدگر درباره حلقه هرمنوتیک بیشتر به روشها و علوم تاریخی نظر داشت و بر آن بود که معرفت بدون پیش‌فرض نمی‌تواند وجود داشته باشد. گادامر همانند ویتگنشتاین<sup>14</sup> که یکی از اهداف هرمنوتیک را رابطه فهم و کاربرد<sup>15</sup> می‌دانست، معتقد بود که فهم و کاربرد را کاملاً از یکدیگر نمی‌توانیم جدا کنیم.

هرمنوتیک گادامر زائیده مبانی شناخت‌شناسانه وی بود. وی، با اتکا بر این مبانی، اعتقاد داشت که حقیقت لایه

12. Dasein

13. Truth and Method

تاریخ چیزی را نمی‌تواند درک کند. افق اندیشه انسان به سنت و تاریخ محدود است. گادامر نتیجه می‌گیرد که تاریخی بودن انسان، شرط اصلی و هستی‌شناسانه اوست؛ یعنی انسان موجودی است که دائماً در حال تفسیر است. وی حیوانی مفسر یا تأویل‌گر است. در این صورت نوعی مکالمه بین انسان و گذشته و بین انسان و اثر شروع می‌شود. به نظر گادامر هرچند در طول تاریخ تفسیرهایی متفاوت از یک متن عرضه می‌شود، اما وحدت معنا وجود دارد؛ چون همه انسانها یک وجه مشترک دارند، یک قدر یقین دارند که نتیجه در جهان بودگی آنهاست. نکته قابل توجه در تفکر هرمنوتیکی گادامر، مفهوم یگانگی عقل نظری یا تئوری و عقل عملی یا پراکسیس است. از نظر او هر متنی متضمن کاربردی خاص است که در جریان پراکسیس و عمل، این فرآیند یعنی فهم و نظر شکل می‌گیرد (H.G.Gadamer, 1981: 3-25).

خلاصه آنکه مرگ مؤلف، تولید به جای بازتولید، تکثیر معنای متن، پایان‌ناپذیری عمل فهم و عدم وجود فهم برتر، از ویژگیهای مهم هرمنوتیک گادامر است. دیدگاه گادامر مورد انتقاد دانشمندانی چون هرش در کتاب *درستی و اعتبار در تفسیر و یورگن هابرماس* قرار گرفت. هابرماس از رویکردی انتقادی به هرمنوتیک فلسفی وارد می‌شود و از هرمنوتیک عمیق<sup>16</sup> سخن می‌گوید. نقد اصلی هابرماس متوجه گادامر است. گادامر زبان و سنت را که فهم ما در چارچوب آنها صورت می‌گیرد، راستگو و آئینه تمام‌نمای حقیقت می‌داند. هابرماس در مقابل معتقد است که زبان و سنت همیشه درست‌نما نیستند و اغلب تصویر منحرف و کج و معوج<sup>17</sup> ارائه می‌کنند. از نظر وی زبان و سنت تحت تأثیر سلطه و اجبار و کار ایدئولوژی‌زده شده و، در نتیجه، آگاهی ما هم تحت تأثیر آن الینه است. پس باید به دنبال رهایی از این وضعیت بود؛ لذا باید رویکردی انتقادی در پیش گرفت و لبه تیز انتقادی به هرمنوتیک داد. در این صورت، هرمنوتیک هم می‌تواند خودش را تصحیح کند و هم ایدئولوژی‌زدایی

14. L. Wittgenstein

15. Praxis

لایه است و از راه گفتگو تنها به پاره‌ای از آن می‌توان دست یافت. به نظر او چون هر فهمی در وضعیتی خاص ریشه دارد، پس هر فهمی نوعی تفسیر است و لذا هیچ تأویلی قطعی نیست.

فهم در اثر پیوند افقها حاصل می‌شود، یعنی اتحادی که میان دیدگاه خواننده و دیدگاه تاریخی متن به وجود می‌آید. کار هرمنوتیک اتصال افقها و برقرار کردن نوعی شنود و گفت و هم‌سخنی انسان با جهان دیگر است و این چنین است که فهم درست و نادرست در مکتب گادامر وجود ندارد (کوزنزهوی، 1371: 12-14). وی در مقاله «حقیقت چیست» به صراحت می‌نویسد:

به اعتقاد من می‌توان به طور اصولی گفت که هیچ اظهار نظر یا حکمی وجود ندارد که مطلقاً درست باشد (همان، 67).

رویکرد گادامر این است که فهم در اثر پیوند افقها حاصل می‌شود، یعنی اتحادی میان دیدگاه خواننده و دیدگاه تاریخی متن به وجود می‌آید و کار هرمنوتیک، اتصال افقها و برقرار کردن نوعی دیالوگ و هم‌سخنی ما با جهان دیگر است و در این صورت فهم درست و نادرست در مکتب گادامر وجود ندارد و منشأ اختلاف تفاسیر، همین استناد تفسیرها به پیش‌فرضها، پیش‌داوریها و انتظارات مفسر است. به عبارت دیگر، ما هیچ موضوع یا متنی را فارغ از پیش‌داوریها و پیش‌فرضها نمی‌فهمیم (هابرماس، 1378: 88).

در هرمنوتیک محورهای مختصات انسان، زبان، سنت و مفاهیم هستند و در ورای زبان و مفاهیم، اندیشه معنا ندارد، انسان با گذشته رابطه تاریخی دارد و خود حلقه‌ای از این زنجیر است و از موضع حال، گذشته را بازسازی می‌کند. گادامر می‌گوید که هستی وجود انسان نوعی هستی تاریخی است که رفته‌رفته از طریق سنت شکل گرفته است و هرچه جلو می‌آید، لایه‌هایی تازه‌تر دور آن را فرامی‌گیرد. بین انسان و آن متن قدیمی، پل زمانی وجود دارد و هستی انسان در زبان و سنت قالبگیری شده است. انسان خارج از سنت و

16. Deeps Hermeneutics

مورد بحث خود اتفاق نظر ندارند و همان‌طور که پل ریکور می‌نویسد: هیچ‌گونه هرمنوتیک کلی یا قاعده و قانون کلی برای شرح و تفسیر وجود ندارد مگر نظریه‌های پراکنده و مخالف با هم درباره قواعد و قوانین تفسیر (پل ریکور، 1373: 1/3).

#### منابع

- احمدی، بابک (1375)، *حقیقت و زیبایی، درسهای فلسفه هنر*، نشر مرکز، تهران؛
- \_\_\_\_\_ (1380)، *ساختار و تأویل متن*، نشر مرکز، تهران؛
- بزرگی، وحید (1376)، *دیدگاههای جدید در روابط بین‌الملل: تأویل‌شناسی، پسانوگرایی نظریه انتقادی* نشر نی، تهران؛
- پالمر، ریچارد (1377)، *علم هرمنوتیک*، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، هرمس، تهران؛
- ریخته‌گران، محمدرضا (1378)، *منطق و مبحث علم هرمنوتیک، اصول و مبانی تفسیر*، نشر کنگره با همکاری مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران؛
- ریکور، پل (1373)، «هرمنوتیک: احیای معنا یا کاهش توهم»، ترجمه هاله لاجوردی، *مجله/رغنون*، سال اول، ش 3؛
- فروند، ژولین (1372)، *آراء و نظریه‌ها در علوم انسانی*، ترجمه محمدعلی کاردان، مرکز نشر دانشگاهی، تهران
- قنبری، آیت (1381)، «هرمنوتیک» *فصلنامه علوم سیاسی*، ش 17؛
- کاظمی، علی‌اصغر (1374)، *روش و بینش در سیاست (نگرش فلسفی، علمی و روش‌شناختی)*، ص 56، دفتر مطالعات و تحقیقات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، تهران؛
- کوزنزهوی، دیوید (1371)، *حلقه انتقادی*، ترجمه مراد فرهادپور، انتشارات گیل، تهران؛
- نوذری، حسینعلی، «هابرماس و هرمنوتیک» *کتاب نقد*، ش 5 و 6؛
- هابرماس (1375)، *نقد حوزه عمومی*، ترجمه حسین بشیریه، نشر نی، تهران؛

Gadamer, H.G. (1981), *truth and method*, Routledge, London. ■

16. Deeps Hermeneutics  
17. Distort  
18. Macro  
19. Epistemologic

#### 17. Distort

نماید. هابرماس معتقد است اگر هرمنوتیک بخواهد عمیق باشد، باید به زیر سطح فریبده زبان و سنت نفوذ کند و عمق را ببیند که عبارت است از سلطه، سرکوب و زور. هابرماس دو نوع ارتباط را از هم تفکیک کرد: 1. ارتباط کج و معوج و ایدئولوژی‌زده شده؛ 2. ارتباط صادقانه و غیر معوج. او می‌گفت باید از درون ارتباط صادقانه و راستین و با تقویت آن بر وضعیت ایدئولوژی‌زدگی غلبه کرد و آگاهی راستین را از رهگذر گسترش ارتباطات بین‌الذهانی به انسان بازگرداند. هابرماس درصدد بود تا از این طریق مارکسیسم را به فرویدیسم پیوند دهد. فروید به دنبال درمان بیماران عصبی از طریق مراجعه به ناخودآگاه آنها بود. کار فروید در سطح خرد فردی بود. هابرماس می‌خواست آن را به سطح کلان<sup>18</sup> یا به سطح اجتماعی انتقال دهد. برای این کار از مارکس کمک گرفت، چون مارکس می‌گفت، جامعه دچار ایدئولوژی‌زدگی است و ایدئولوژی واقعیات و ارتباطات را کج و معوج نشان می‌دهد (قنبری، 1381: 10/17).

خلاصه آنکه هرمنوتیک شلایرماخر و دیلتای دارای خصلت معرفت‌شناسانه<sup>19</sup> است و هرمنوتیک هایدگر و گادامر خصلتی هستی‌شناسانه و هرمنوتیک هابرماس و طرفدارانش نوعی خصلت عمیق دارد. به‌طور کلی، هرمنوتیک مدرن از یک نقطه تعیین‌کننده مسیر خود را از هرمنوتیک سنتی جدا کرد. در هرمنوتیک مدرن بر تأویل متن و نه ادراک مقصود مؤلف تأکید می‌شود. از این روی، در این قسم تأویل، کار فکری تأویل‌کننده دارای ارزش فراوان می‌گردد. اگر هر متنی دارای معنایی جاودانه نباشد و در زمانهای مختلف و بنا به تأویلهای گوناگون، معانی تازه‌ای پیدا کند که چه بسا از نیت آفریننده آن دور هستند، می‌توان گفت که نقش بزرگ برعهده مخاطب است و چون متنی تأویل می‌شود، معنای خاصی پیدا می‌کند که دستاورد دریافت مخاطب است (احمدی، 1375: 406).

نتیجه آنکه طرفداران هرمنوتیک درباره مسائل گوناگون